

نصر طالعانی بود و سحر ابوبکر فایز با او بود
 بود بخارا و وی چند روزه بود و سحر ابوبکر معتقد
 را دیده بود و وی چند را و تا سحر سیرانی صحبت داشت
 بود و تا سحر حرم چون با کسری جمع معالی فرستاد
 ابو انبختی و در سحر و جلاله و سحر ابوسامه
 بوکسین مری و در العباس نسائی و ابو العباس صاحب
 و عباس ساسانی وقت را دیده بود و ویران ساخته بود
 و وی صدمتهای بلور کرده بود آتش را و او را حتما برسانیده
 و شیخ ابوالفتح ظرسوسنی را دیده بود شیخ غلوته
 از عشقور سحر اسامه بود کافانه عمودی و کافانه
 که سلاطین و امرا را غلامان خدمت کنند و این طایفه اسامه
 و اسرار او را در خدمت کنند کمال سعادت کارز کاتب
 مرقع از دست عمود کنند بود و سحر ابوالانزلی اصطفا
 دیده بود و از وی حکایت کرد و سحر بوکسین عمود
 شاکر شیخ السیوطی بوکسین سال ۱۲ بود در صانع عمود
 بود از وی حکایت کند از فرانی از ابوالکثیر از رضی علیه السلام
 سحر اجماع فانی خادم عمود وی در سال سیار

دیده بود و سوزنای نیلو کرده سحر اسلام گفت قدما
 که مردی بود یکی طرف من و وقتی در کوفتم که بی سبب
 که من در کوفتم ام و در او کوزه ام و در او حمله بنفاده
 گفت ایست الصوفی والله سحر اسلام گفت ایست
 که بوکسین کار جزوی بود در قهندز مردی بنامه و بوکس
 کسر و بر او می شناخت وقتی در حکم دیده اند و بر نگاه
 رگه در تراوی از فریدان وی و احکامت کرده از مال
 خادیم حضوری آن حکایت که لا تطلع الشمس الا بحجاب
 بادنی شیخ الاسلام گفت رضی الله عنده که قاضی
 ابرهیم با جزری موکوت که اندنغا با را کجاست دیدم
 گفت خداوند از بنده کی بتورسد گفت انگاه که او را سحر
 مانع نمائند که او را از زمین بازدارد شیخ اسلام گفت
 قدس الله بصره که مراد بداد سحر بوعلی سیاه روزی بود
 اما چون از حرقانی بازگشتم دانستند عمود خزار از وی
 بازگشته بود و احکامت می کرد از وی و من از حرقانی
 و بر علی سیاه مردی نور کرده و صاحب سخن و کرامات

